

هلاک او را طالب بودند و بدین سبب او را به کشتن سوخرا تحریض می کردند. سپس داستان خلع قباد و به زندان افتادن او را فراموش کرده می نویسد که «پس از آن پسر سوخرا<sup>۱</sup> با جمعی از بزرگان دست یکی کرده بر مزد کیان تاختند و مزدک را با بسیاری از پیروانش کشتند و قباد را بار دیگر به سلطنت نشانند. چندی بعد از پسر سوخرا و کسانش نزد قباد سعایت شد و قباد به کشتن وی فرمان داد، ولی چون او کشته شد از قدرت شاه بکاست و ناحیه ای<sup>۲</sup> که در آن فتنه ای برنخیزد نماند. در این اوضاع و احوال قباد در گذشت» و خسرو انوشیروان اوضاع را به صورت نخستین باز گردانید و سران مزد کیان را از مملکت براند.

به موجب (ط. ب. اول) نیز، چنان که ابن بطریق و ابن قتیبه نگاشته اند. قباد گریخته نزد خاقان ترک می رود و چهار سال در خدمت وی بسر می برد و به دستبازی زن خاقان از او سپاهی گرفته عازم برانداختن و لاش می شود. داستان عشقی قباد را نیز اندکی مبسوط تر نگاشته و معشوقه او را نواندخت<sup>۳</sup> نامیده است. پس از به پایان رساندن این قسمت از تاریخ خود طبری چنین می نویسد: «چون قسمت اعظم عمر قباد سپری شد و سوخرا کار ملک براند، مردم همه سوی او گشتند و قباد را خوار گرفتند و سر از اندیشه اطاعت او برداختند»، بعد از این جمله که مأخذ آن معلوم نیست طبری بی آن که به اختلاف و تناقض مطالب توجه کند قسمتی از روایت (۱)<sup>۴</sup> را نقل کرده می نویسد «ولی چون قباد به سن رشد رسیده بود قدرت سوخرا را تحمل نمی توانست کرد ...» سپس چون برافتادن سوخرا را بر طبق روایت (۱) نگاشت بقیه مطالب را بنا بر مأخذ دیگری چنین

۱- اسم او را ذکر نکرده است.

۲- در اصل کتاب «نامیه» آمده است اما (به راهنمایی آقای ی. اوستروپ) آن را «ناحیه» خواندم.

۳- این اسم در نسخ خطی به شکل های مختلف نوشته شده، ولی قطعاً چنان که هوفمان در کتاب خود نگاشته است، نواندخت صحیح است (رجوع کنید به Hoffmann, Auszüge, aus syr. Akten etc no 530).

۴- به صفحه ۳۵ مراجعه شود.

ذکر می‌کند که «چون ده سال از ملک قباد گذشت موبدان موبد و سران قوم در خلع او همداستان شدند و از آن که با مردی مزدک نام و پیروان او از در موافقت درآمده بود او را خلع کرده به زندان انداختند.» پس از آن طبری دنباله تاریخ را از روی مآخذ مشترک ابن بطریق و ابن قتیبه، که با عبارت قبلی در تضاد است، نقل می‌کند.

در (ط. ۱۰.) دوم پس از بیان آیین مزدک و قوت گرفتن مزدکیان و برهم خوردن رسوم اجتماعی که «... پدر فرزند و فرزند پدر را نمی‌شناخت و هیچ کس را خواسته‌ای نمانده بود تا عمر بخوشی گذارد...» طبری مانند ابن بطریق می‌نویسد که مزدکیان قباد را به زندان کردند و برادرش جاماسب را به جای او به سلطنت برداشتند.<sup>۱</sup>

معهدنا طبری در این باب مطالبی ذکر می‌کند که در تاریخ ابن بطریق نیست. ولی چون در کتاب ابن قتیبه نیز بدان مطالب اشاره‌ای رفته است نتیجه می‌گیریم که در مآخذ اصلی موجود بوده است. می‌نویسد: «مزدکیان به قباد گفتند که «تو در روزگار گذشته گنه‌کار شده‌ای و پاک نشوی مگر آن که زنان خود را تسلیم کنی»<sup>۲</sup> و کوشیدند که او را وادارند، خود را نیز به دست ایشان سپارد تا خودش بریزند و در آتش ناچیزش کنند.» در باب زرمهر پسر سوخرا و بازگشت قباد به سلطنت و کشتن زرمهر و ترویج آیین مزدک گفته طبری را با آنچه ابن بطریق و ابن قتیبه نگاشته‌اند تفاوتی نیست. جز این که پس از بیان مطالب مزبور می‌نویسد که: «قباد پیوسته از نکوترین شاهان ایران بود، تا آن که مزدک او را به آن چه گذشت اغوا کرد. آن گاه امور نواحی مختلفه مملکت پریشان گشت و در حفظ سرحدات مسامحه رفت.»

۱- طبری نسبت قباد و جاماسب را درست ذکر کرده ولی ابن بطریق جاماسب را بخطای خالوی قباد خوانده است.

۲- ابن قتیبه می‌نویسد: «برخی از مزدکیان بر زنان قباد چشم دلمع داشتند.»

سپس طبری بقیه تاریخ قباد را بر طبق روایت (۱) <sup>۱</sup> بیان می کند اما این قسمت از روایت خود را با عبارتی شروع می کند که در هیچ یک از دو روایت نیست اما مطلبی را که مهمتر از آن می باشد و متعلق به مأخذ دیگری است تکرار می کند: «برخی از مطلعین تاریخ ایران حکایت کرده اند که بزرگان مملکت قباد را زمانی که به مزدک گرویده و آیین او را پیروی می کرد به زندان انداختند.»

ط. د. مطابق با قسمت اخیر روایت این بطریق است، اما با اختلافهایی در جزئیات در ط. د. خسرو انوشیروان هنگام جلوس بر تخت شاهی خطابه ای ایراد می کند و آن از فقر و پریشانی ایرانیان و «زیانهای که در کارها بدیشان رسیده و بی ایمانی مردم و اختلال احوال اجتماعی آنان از جهت فرزند و خواسته» سخن می راند. ولی خود در پی علاج بدبختیها بود و در این راه مردم را به یاری طلبید. طبری می نویسد که «بفرمود تا سران مزدکیان را بکشتند و خواسته آنان به درویشان داد و از آنان که دست بر اموال مردم برده بودند جمع کثیری را بکشت و آن اموال را به خداوندانش باز داد و بفرمود تا هر کودک که اصلش نامعلومست در همان خانواده ای که هست بماند و هر گاه مردی که پدر او بشمار می آید او را به فرزندی پذیرفت در میراث آن مرد سهم گردد. و نیز فرمود تا هر کس که زنی را بزور گرفته است مهر آن زن به کسان وی بدهد و ایشان را خرسند کند و در این صورت زن آزاد بود که نزد آن مرد بماند یا این که شوئی دیگر اختیار کند؛ ولی هر گاه از پیش شوئی داشت او را بدان شوی باز می سپردند. همچنین فرمود تا هر کس که برخواسته دیگران دست تعدی گشاده و زبانی رسانده بود غرامت آن زیان از او باز گرفتند و او را به نسبت تقصیرش کیفر دادند. اطفال نجبا و بزرگانی را هم که پدرانشان تلف شده بودند از جمله کودکان خویش شمرده دختران را به ازدواج مردانی که از طبقه ایشان بودند در آورد و از خزانه عمومی جهازی داد، و برای پسران نیز از خانواده نجبا دخترانی گرفت و خود مهر ایشان بداد و آنان را توانگر

ساخت و پسران را فرمود تا از خدمت او دور نشوند، چه می خواست آنان را به خدمات بزرگ کشوری گمارد؛ و نیز امر به کندن قنوات و مجاری آبها داد و بفرمود تا کشاورزان را اعانت کردند و به مساعده و جبهی دادند. همچنین فرمان داد تا پلهای چوبی و سنگی ویران را تعمیر کنند و دهکده های خراب را آبادان ساخته به صورت خوب نخستین باز گردانند».

مطهرین طاهر مقدسی در کتاب خود (طبع اوئار<sup>۱</sup>، مجلد سوم از صفحه ۱۶۷ در متن و از صفحه ۱۷۰ در ترجمه) همان مآخذ مشترک طبری (ط.ا.) و ابن بطریق را پیروی کرده است و پس از نقل فرار قباد و رفتن او نزد خاقان ترک هنگام جلوس و لاش و غیره می نویسد «آورده اند که قباد پسر فیروز مردی دو روی و سست اراده بود و خونریزی و آزار مردم را دوست نمی داشت. در عهد او هوی و هوسها فزونی گرفت و مردم به فرق مذهبی گوناگون منقسم شدند و دست تعدی و مزدک قوی شد». سپس بی آن که به احوال سوخرا و انجام کار او اشاره ای کند آیین مزدک را چنان که طبری (ط.ا.) و ابن بطریق نگاشته اند شرح می دهد و می نویسد که مزدکیان بر قباد حمله بردند و او را از سلطنت خلع کرده به زندان انداختند و جاماسب را به جای وی بر تخت نشانند. بالنتیجه «مردم از وسائل زندگانی محروم شدند و انساب اختلاط پذیرفت، چنان که پسر پدر را نمی شناخت. ...» آن گاه زرمهر پسر سوخرا با جمعی از گمراهان<sup>۲</sup> که با وی همداستان بودند خروج کرد و بسیاری از مزدکیان را بکشت و قباد را بار دیگر بر تخت نشانند. «و برخی معتقدند که قباد در موافقت مزدکیان سوگند خورده بود.» سپس مقدسی در ضمن بیان تاریخ خسرو انوشیروان می گوید که «هشتاد هزار تن از مزدکیان را در یک روز بکشت و عموم مردم را پیرو مذهبی مشترک ساخت.»

۱- Huart.

۲- در متن کتاب «من الغواة» نوشته شده و ظاهراً اشتباه است، چه ابن بطریق «من امراء فارس» و ابن قتیبه و طبری «من الاشراف» نوشته اند.

شرح مختصری که در تاریخ مسعودی (مروج الذهب، طبع باربید دومنار<sup>۱</sup> مجلد دوم از صفحه ۱۹۵) درباره قباد و مزدکیان نگاشته شده با روایت دوم ابن بطریق و (ط. ۱۰. روایت دوم) و (ط. ۵.) مطابق است و عده مزدکیانی را که به دست خسرو کشته شده اند (بین جازر و نهر روان در عراق عرب) مانند مقدسی هشتاد هزار می نویسد.

حمزة اصفهانی هم در شرح کوتاهی که راجع به قباد در تاریخ مختصر سلاطین عرب حیره و روابط ایشان با دولت ایران نوشته (تاریخ حمزه، طبع گوئوالد<sup>۲</sup>، صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۷ از متن و صفحه ۸۳ از ترجمه) همین روایت را نقل کرده است و می گوید «مسئلت قباد از آن ویران شد که او همیشه به حیات آتیه مشغول بود.»<sup>۳</sup>

نولد که معتقد است که از روایات طبری در تاریخ ساسانیان آنچه با روایات ابن قتیبه و ابن بطریق مطابق است از ترجمه خداینامه ابن مقفع اخذ شده و از تاریخ قباد روایت دسته ثانی<sup>۴</sup> را مأخوذ از ترجمه ابن مقفع می شمارد. قبول این عقیده با اطلاعی که ما امروز از تاریخ روایات خداینامه داریم معقول نیست، بلکه در روایت ثانی به قدری مطالب مستقل مختلف دیده می شود که بر خلاف باید مأخذ آن را در آثار دسته دوم و حتی دسته سوم مترجمان خداینامه پهلوی جستجو کرد<sup>۵</sup>. چنان که در صفحات پیش ملاحظه شد روایت دسته ثانی در مأخذ مشترک ابن بطریق و طبری نیز خود از دو قسمت مشخص مختلف پدید آمده است: در روایت اول ابن بطریق<sup>۶</sup> و روایت (ط. ۱۰.)<sup>۷</sup> قباد بانی بلاد و مؤسسات عام المنفعه و سرداری

۱- Barbier de Meynard.

۲- Gottwald.

۳- این مسکویه (متوفی ۴۰۹/۴۲۱/۱۰۳۰) نیز در تاریخ تجارب الاثم [طبع لوسترنج (L.C) Strange] جلد اول از صفحه ۱۶۵] تاریخ طبری را مأخذ تاریخ قباد قرار داده و روایات مختلفه آن را با یکدیگر درآمیخته است.

۴- به صفحه ۳۶ و صفحات بعد از آن مراجعه شود.

۵- به صفحات ۲۸ و ۲۹ مراجعه شود.

۶- رجوع کنید به صفحه ۳۸.

۷- رجوع کنید به صفحه ۴۱.

فانح و کشور گیر و پادشاهی توانا و لایق است، ولی در روایت دوم ابن بطریق<sup>۱</sup> و روایت (ط، هـ.)<sup>۲</sup> بر خلاف بازیچه‌ای در دست مزدک و پادشاه تن آسان و بی کفایتی است که پیش از مرگ باندامت و اندوه ناظر زوال دولت خویش است. طبری برای توضیح این اختلاف که در مآخذ تاریخ وی موجود بوده است می‌نویسد که نفوذ مزدکیان موجب تغییر خوی نیک قباد گردید. مطالبی هم که در باب تدابیر خسرو انوشیروان و اقدامات وی در علاج نتایج شوم زندگانی اشتراکی مزدکی نگاشته شده بقدری محقق و مسلم و مشروح است که نمی‌توان آن را از جمله اضافات مؤلفان عرب پنداشت و می‌توان گفت که بی‌شک از مآخذ اصلی پهلوی اتخاذ شده است.

سوم - بنا بر روایت دسته سوم قباد را بزرگان ایران به علت آن که با مزدکیان همداستان شده بود از سلطنت خلع کرده به زندان می‌اندازند و خواهرش به دستگیری زرمهر او را از حبس نجات می‌دهد و پس از آن که بار دیگر به پادشاهی می‌رسد از همداستانی مزدکیان احتراز می‌جوید و از آن پس با تدبیر و حزم حکومت می‌کند. بنا بر روایت این دسته مزدکیان را خسرو پس از مرگ قباد بر می‌اندازد.<sup>۳</sup>

چنان که در صفحات گذشته ملاحظه شد طبری روایتی را نقل می‌کند که بنا بر آن قباد را مؤبدان مؤبد و سران قوم از آن سبب که با مزدکیان موافقت کرده بود از پادشاهی خلع می‌کنند. این قول از روایت دسته سوم که ذیلاً به شرح آن خواهیم پرداخت نقل شده و طبری بهبوده سعی کرده است که آن را با روایات مختلف مآخذ دیگر خویش درآمیزد.<sup>۴</sup>

روایت سوم را دینوری (متوفی در سال ۲۷۴/۳۸۹۵)<sup>۵</sup> در کتاب خود نقل کرده<sup>۶</sup> و

۱- به صفحه ۳۸ مراجعه شود.

۲- به صفحه ۴۱ مراجعه شود.

۳- مقصود ابو حنیفه احمد بن داود دینوری است که در سال ۲۸۲ هـ ق وفات یافت.

۴- اخبار الطوال، طبع گوئیتر گاس (Guirgass) در لیدن، سال ۱۲۶۷، صفحات ۶۲ و ۶۶ تا ۶۹.

در کتاب دیگری به نام نهایه الآزب فی اخبار الفرس و العرب<sup>۱</sup> هم که مؤلف آن مجهول است دیده می شود. این دو تاریخ هر دو مبتنی بر مآخذ مشترکی است، ولی در کتاب دوم برخی از مطالب اندکی مشروحتر نگاشته شده است.

به موجب این روایت پس از مرگ ولش پسر فیروز سوخرا برادرش قباد<sup>۲</sup> را که پانزده ساله (نهایه الآزب، دوازده ساله) ولی کارآگاه و تیزهوش و دوراندیش بوده است، بر تخت سلطنت می نشاند. بهمین سبب سوخرا قدرتی حاصل می کند و مردم بر قباد به چشم خواری می نگرند. چون پنجسال از پادشاهی قباد می گذرد تحمل آن خواری بر او ناگوار می شود و نامه‌ای به شاپور رازی از خاندان مهران (نهایه الآزب: شاپور پسر بهرام از اولاد بهرام بزرگ) که حکمران بابل و خطرنیه<sup>۳</sup> (نهایه: اسپهبد بین النهرین) بود نوشته او را با سپاه خویش احضار می کند و چون شاپور به پایتخت می رسد او را به کشتن سوخرا می فرستد. تفصیل کشته شدن سوخرا به قراری است که در (ط.ب.) ذکر شد. (نهایه می نویسد که از قتل سوخرا این مثل مشهور فارسی که «آتش سوخرا فرو مرد و بادشاپور برخاست» پدید آمده.) پس از آن دینوری می گوید که «چون دهسال از سلطنت قباد گذشت یکی از مردم استخر (نهایه: از مردم نسا)<sup>۴</sup> موسوم به مزدک نزد وی آمد و او را به آیین مزدکی خواند. «نهایه می نویسد که با مزدک یکی از نجیبای ایران به نام زردشت پسر

۱- رجوع کنید به مقاله‌ای که پروفسور ادوارد براون در مجله انجمن همایونی آسیایی سال ۱۹۰۰/۱۲۷۹ از صفحه ۱۹۵ به بعد نگاشته است.

۲- ولش برادر و قباد پسر فیروز بودند. انتساب نادرست در روایت دوم [طبری] نیز دیده می شود.

۳- xutamiya ناحیه‌ای از نواحی بابل بوده است. رجوع کنید به «برانشهر مارکوارت، ص ۱۶۳».

۴- ظاهراً نسا باید خواند که معرب نسا است و گویا مورخان اشتباهاً نسا را نسا نوشته‌اند. نسا شهری است در خراسان [مؤلف] (در دو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو و یک منزلی ابورد و شش یا هفت منزلی نیشابور (معجم البلدان) یعقوبی در کتاب البلدان (صفحه ۶۷۷) می نویسد از طوس تا نسا که جزء ولایت نیشابور است دو منزل است. در ولایت کرمان نیز شهری به نام نسا از نواحی بم بوده است (معجم البلدان).

خرگان<sup>۱</sup> نیز همراه بود. «قباد آیین مزدک را پذیرفت ولی ایرانیان بدین سبب سخت خشمگین شدند و درصدد قتل او برآمدند (نهایه می گوید قباد آیین مزدک را بظاهر پذیرفته بود، لکن ایرانیان گمان داشتند که او حقیقاً بدان آیین گرویده است.) قباد با ایرانیان از در عذرخواهی درآمد، ولی ایشان نپذیرفتند و او را از پادشاهی خلع کرده انداختند و جاماسب پسر فیروز و برادر او را به سلطنت برداشتند»<sup>۲</sup>.

داستان رهایی یافتن قباد به وسیله خواهرش و گریز او به دستیاری پنج تن از دوستان وفادارش که زرمهر پسر سوخرا یکی از آنان بود خیلی مختصر بیان گردیده است. در محلی که خاک اهواز (شوش) را از اصفهان جدا می کند قباد به وسیله زرمهر دختر دهگانی<sup>۳</sup> را بزنی گرفت (نهایه در اینجا داستان شلوار زریفت را که در روایت ابن بطریق و طبری (ط. ۱۰) دیده ایم ذکر کرده است). سپس به کشور هپتالیان رفت و پادشاه آن قوم حاضر شد لشگری در اختیار وی گذارد؛ در عوض قباد سرزمین چغانیان (نهایه: تالقان<sup>۴</sup>) را به وی تفویض کرد. هنگامی که قباد با سی هزار تن سپاهی بازمی گشت همسر خود را دید که پسری آورده و او را خسرو نام نهاد. قضا را همسر قباد از تخمه فریدون (پادشاه افسانه ای) بود. پادشاه زن و فرزند را برداشت و سوی مدائن رفت. در خلال این روزگاران ایرانیان از کرده خود نسبت به قباد سخت پشیمان شده بودند و می گفتند: «قباد در برابر ما آیین مزدک را فرو گذاشت و از آن چه به او نسبت می دادیم برائت جست، لکن ما گفته او را نپذیرفتیم و با او رفتاری زشت کردیم، پس همگی با جاماسب برادرش

۱- این اسامی در متن کتاب خوانا نیست.

۲- کتاب را تا اینجا نصراله فلسفی ترجمه کرده بود.

۳- دهگانان طبقه خرده مالک پایین تر از اشراف را تشکیل می دادند. بنگرید: ۵۰۱۵: ۵۰۱۵: ۵۰۱۵

ساسانیان ص، ۴۴.

۴- داستان واگذاری سرزمین تالقان (در مشرق مرو رود، کنار راه بلخ) به پادشاه هپتالیان در مقابل کمک نظامی را نهایه در زمان پادشاهی فیروز مندر کرده است.



به پیش او رفتند و از کرده خود پوزش خواستند. قباد برایشان ببخشود و به کاخ شاهی شتافت و سپاهیان هپتالی را انعام بخشیده مرخص نمود. بعدها با روم شرقی بجنگید و آمد و میافارقین (مارتیر و پولیس) را بگشود، و شهرهای بسیار بنا نهاد قباد میان فرزندان خویش خسرو را بیش از همه دوست می داشت زیرا که دارای صفات خوب بود؛ تنها عیب او تمایلش به سوءظن بود، ولی بر اثر پند و اندرزهای پدر از این عیب نیز پیراسته شد. نه‌ایه گوید: قباد اندرزهای بسیار در وصیتنامه خود درج کرده بود پس از مرگ وی موبدان موبد و وصیتنامه را در برابر شاهزاده بگشود و بر او برخواند). خسرو بر تخت نشست و بفرمود تا مزدک را دستگیر کنند که «قبیح جنایات را از میان برده و بدین طریق فرومایگان و سفندگان را به ارتکاب معاصی برانگیخته، دزدی را بر راهزنان و ستمکاری را به جباران آسان کرده بود». مزدک دستگیر شد و با پیروان خود به دیار نیستی رهسپار گردید.

آقای نوئل که آنچه را دینوری نقل کرده است مخلوطی از روایات قسمت اول و دوم می داند، ولی به عقیده من مآخذ دینوری و نه‌ایه منابع مستقلی دارند و مطالب آن به حقیقت نزدیکتر و شاید هم به مآخذ پهلوی نزدیکتر از روایات قسمت اول و دوم باشد تصویری از قباد که از روایت‌های دینوری و نه‌ایه ترسیم می شود کاملاً مهرانگیز است.

تذکر مهمی که قباد را پادشاهی مصلح و زبردست پرور می شناساند ظاهراً بی تحریف از اصل پهلوی نقل شده است، چون این تذکر را تمام مورخان که شرح پادشاهی خسرو اول را نگاشته‌اند متذکر شده‌اند<sup>۱</sup> می توان پنداشت که در خدایتنامه نیز از آن سخن رفته باشد. طبری که قضایا را مشروحتر بیان می کند چنین می نویسد: «پیش از جهاننداری خسرو انوشیروان پادشاهان ایران را رسم بر آن بود

۱- یعقوبی (چاپ هونسم، ص ۱۸۶)، طبری (ص ۹۶۰، چاپ نولد که ص ۲۴۱)، مسعودی (مروج، جلد دوم، ص ۲۰۴؛ نیبه، BGA، جلد هشتم ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ با صفحه ۳۹ مقایسه شود)، دینوری (گویرگاس، ص ۷۲ و بعد)، نه‌ایه (چاپ براون ص ۲۳۱): مقایسه شود با ابن خردادبه، BGA، جلد ششم، ص ۱۴، ترجمه ص ۱۱).

که از هر ناحیه نصف یا ثلث یا ربع یا خمس محصول آن را به عنوان مالیات اراضی می گرفتند؛ (دینوری: نصف یا ثلث، ربع یا خمس تا عشر محصول را معتقد است) این میزان بستگی با طرز آبیاری و حاصل خیزی زمین داشته (به عقیده دینوری تناسب با قرب و بعد نواحی از شهرها و میزان حاصلخیزی آنها داشته) بعلاوه مبلغ ثابتی هم به عنوان مالیات سرشماری از اشخاص می گرفتند. قباد در اواخر پادشاهی خود فرمان داد تا زمینهای مسطح و کوهستانی همه را مساحت نمایند تا مالیات عادلانه تقسیم شود به هنگام مرگ این پادشاه کار مساحی انجام نیافته بود و چون خسرو زمام ملک به دست گرفت آن کار را نیز به پایان رسانید.<sup>۱</sup>

چهارم - بنابر روایت چهارم قباد را به سبب کشتن سوخرا از سلطنت عزل کردند. چون بار دیگر بدستاری زرمهر پسر سوخرا به فرمانروایی رسید مزدک ظهور کرد و قباد آیین وی پذیرفت. مزدک در یک میباحه مذهبی مغلوب گردید و به فرمان خسرو وی و پیروانش را بکشتند. از پاره‌های منابع دیگر که به این سلسه روایت منسوبند چنین بر می آید که خسرو مزدک را به کینه‌آهانتی که نسبت به وی روا داشته بود کشت. در حقیقت روایت چهارم به دو شاخه تقسیم می شود که یکی از آنها در خصوص قتل مزدک به نکته‌ای که ذکر آن گذشت معتقد است<sup>۲</sup> به دلایلی من دو شاخه این روایت را با یکدیگر مقایسه و مشخصات هر یک را ذکر می کنم.<sup>۳</sup>

مطالب از نویسندگان ذیل اقتباس شده: ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۴۶/۹۶۷، کتاب الاغانی، عربی)؛ حمزه اصفهانی؛ ثعالبی (متوفی در ۴۱۷/۱۰۳۸، غرر اخبار الملوک)؛ فردوسی (متوفی در حدود ۳۹۹/۱۰۲۰، در شاهنامه)؛ همچنین مؤلف گمنام تاریخ فارسی مجمل التواریخ والقصص (۵۰۵/۱۱۲۶)؛ بیرونی (متوفی در ۴۲۷/۱۰۴۸، آثار الباقیه عن القرون الخالیه)؛ ابن الانیر (متوفی در ۶۱۳/۱۲۳۴)؛ ابوالفدا (متوفی در ۷۱۰/۱۳۳۱). ابوالفرج<sup>۲</sup> گوید: به زمان پادشاهی قباد مردی پیدا شده مزدک نام، که آیین زندیقان<sup>۳</sup> را میان مردم نشر داد و آمیزش با زنان را

۱ - کتاب الاغانی (چاپ بولاق، جلد هشتم، ص ۶۳-۶۴).

۲ - این شاخه را بعداً به روایت ب. نمایش می دهیم.

۳ - مذاهب مانی و مزدک

آزاد کرد چنان که هیچ کس مانع عیاشی دیگران نمی توانست شد. در این زمان منذرین ماء السماء<sup>۱</sup> بر حیره فرمانروایی داشت. قباد وی را به پذیرفتن کیش مزدک خواند ولی او نپذیرفت. آن گاه قباد حارث بن عمرو را به قبول دین مزدک دعوت کرد، او هم اجابت کرد و بنیان سلطنتش استوار گشت، و منذر را از کشور خود براند و بر آن سرزمین استیلا یافت.

روزی مادر انوشیروان نزد قباد بود. مزدک بر آنان وارد شد، و چون مادر انوشیروان را دید به قباد گفت: «او را به من واگذار تا خاطر خود ارضا کنم». قباد گفت: «اینک او در اختیار تو». اما انوشیروان خود را به پای او انداخت و هرگونه خواری را بر خود روا داشت و از مزدک درخواست کرد تا از مادر وی دست بردارد. حتی پای مزدک را بوسید. و سرانجام مزدک مادرش را به او داد. اما انوشیروان این حادثه را به یاد سپرد. در این میان قباد مرد و انوشیروان زمام ملک را در دست گرفت و بر تخت نشست. چون منذر از مرگ قباد آگاه شد نزد انوشیروان شتافت، زیرا که می دانست در نوع فکر با پدرش فرق دارد. روزی انوشیروان بارعام داد. مزدک به نزد او رفت و منذر نیز. انوشیروان گفت: «دو آرزو دارم و امیدوارم که خدا هر دو را برآورد.» مزدک گفت: «شاهها، آن دو آرزو کدام است؟» انوشیروان گفت: «این که این مرد شریف، منذر، را به فرمانروایی رسانم دیگر آن که همه زندیقان را بکشم» مزدک گفت آیا می توانی هم مردم را بکشی؟» انوشیروان گفت: «هان! این تویی، ای روسپی زاده؟ به خدا سوگند که هنوز بوی گندبای تو از آن روز که آن را بوسیده ام از بینی من بیرون نرفته است.»<sup>۲</sup>

پس انوشیروان امر داد تا مزدک به دار آویخته شد. آنگاه فرمود تمام مزدکیان را بکشند. در یک نیمروز بین جازر، نهروان و مدائن صد هزار زندیق<sup>۱</sup> به دار

۱- بنگرید به Die Dynastie der Lahmidin in al-Hira («سلسله لخمیان در

حیره») نوشته رونشتاین، ص ۷۸

۲- انوشیروان یعنی صاحب روان جاوید.

آویخته شدند. از آن روز بود که او را به لقب انوشروان خواندند.

حمزه شرح پادشاهی قباد را خیلی مختصر نوشته (چاپ گوتوالد، ص ۵۶ قسمت ترجمه (حمزه A، ص ۴۱)). اگر چه خلع قباد را با کار مزد کیان مربوط می‌داند ولی تصریح نمی‌کند که مزد کیان وی را از سلطنت خلع کردند یا بزرگان کشور به سبب روابطش با مزد کیان او را از تخت بزیر آوردند. ولی در این قسمت مطلبی است که تعلق این گفته را به روایت چهارم مسلم می‌سازد و آن این است که حمزه برای قباد لقبی قائل است که در چاپ گوتوالد «پریرا این دیش» ضبط شده، اما در اطراف آن هیچ تفسیری نکرده است. این لقب در سایر قسمت‌های مربوط به این روایت نیز با شکل‌هایی که کم یا بیش متفاوت است درج گشته است. حمزه پس از آن که نام شهرهایی را که قباد پی افکنده است بیان می‌کند می‌گوید که این پادشاه حارث بن عمرو بن حجر الکنندی را به امارت عرب رساند.

ثعالبی<sup>۱</sup> گوید: قباد در جنگ با بلاش مغلوب شد و به توران گریخت؛ زوجه خاقان پس از چهار سال انتظار او را پذیرفت. قباد با سی هزار مرد جنگی روی به ایران آورد؛ در نیشابور خبر در گذشتن بلاش را شنید و بی مزاحمتی به تخت نشست و سپاهیان ترک را بازپس فرستاد.<sup>۲</sup> چون می‌خواست سوخرا را که بسیار مقتدر شده بود از خود دور نماید او را به فرمانفرمایی فارس گماشت. طولی نشکب که به سخن غمازان گوش فرا داد و بر آن شد که خود را بیکباره از وجود سوخرا برهاند؛ پس شاپور را از ری احضار و مامور کرد که به فارس رود و سوخرا را مقید و مغلول به بارگاه آورد. او هم چنین کرد و سوخرا کشته شد. سران سپاه و بزرگان کشور چشم‌گین شدند و قباد را خلع کردند و جاماسب را به پادشاهی برگزیدند. جاماسب برادر را به زنجیر کشید و او را به زرمهر<sup>۳</sup> تسلیم کرد تا مگر به قصاص پدر خونش بریزد، ولی برخلاف انتظار زرمهر کمر به خدمت وی بست

۱ - غوراخیز ملوک الفرس؛ سیر هم، چاپ زونتیرک، ص ۵۸۳ و بعد.

۲ - ثعالبی، همانند ابن بطریق به جای زرمهر «برزهر» ضبط کرده است.

www.golshan.com

و قباد از جوانمردی او حیرت کرد و از کشتن پدر او پشیمان شد. آنگاه زرمهر قباد را به کشور هپتالیان برد. در اسفراین، نزدیک نیشابور، قباد دختر دهقانی را به زنی گرفت و گردن بندی از مروارید به وی داد. یک هفته در آنجا بود و از آنجا سوی مقصد خود شتاف. پس از آن که از پادشاه هپتالیان بیست هزار سپاهی گرفت و روی به ایران آورد در اسفراین همسر خود را دید که پسری آورده و او را خسرو نام نهاد. دهقان به او مژده داد که این طفل از نژاد فریدون است و قباد با زن و فرزند به مدائن رفت و در آنجا جاماسب و مؤبدان مؤبد او را خوش آمد گفتند. او هم قول داد که از جاماسب و بزرگان ایران کینه توی نکند و هپتالیان را با تحف و هدایا بازپس فرستاد، و زرمهر را وزیر خود ساخت و شهرهای تازه پی افکند؛ با روم شرقی بجنگید و آمد و میافارقین را از ایشان بگرفت. گویند زنی فرزند خود را از چیدن انار باغ خودشان منع کرد زیرا به عنوان مالیات بایستی به شاه تسلیم شود. قباد به اندرز زرمهر خراج را به مردم بخشید. این پادشاه تا زمان ظهور مزدک پسر بامداد اهل نسا<sup>۱</sup>، با اسلوب پسندیده حکمرانی کرد. مزدک دیوی بود به صورت آدمی، با صورتی زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند. قباد فریفته سخنان چرب وی شد و گمراه گردید. به هنگام خشکسالی بزرگ که بسیاری از مردمان از گرسنگی مردند مزدک از قباد پرسید: «اگر کسی را تریاق باشد و از مار گزیده‌ای دریغ دارد سزای او چیست؟» قباد گفت: «مرگ». دیگر روز مزدک گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گرد آورد و به ایشان وعده داد که آنچه را برایشان لازم باشد فراهم آورد. سپس از قباد پرسید: «چیست سزای کسی که بیگانه‌ی را در خانه محبوس و خوردنی از او مضایقه کند؟» فرمود: «مرگ». مزدک به درپوزگان دستور داد تا انبار غلات را غارت کنند. آنان نیز چنین کردند و مدعی بودند که امر شاه را که به وسیله مزدک ابلاغ شده است اجرا می‌کنند. شاه از این کار متعجب شد و از مزدک توضیح خواست؛ مزدک اظهار

داشت؛ شاه در جوابی که به پرسش‌های وی داده خود به تقسیم آذوقه اجازه فرموده است. طبقات پست مردم مزدک را چون پیغمبری گرامی می‌داشتند و او کار را به جانی رسانیده بود که می‌گفت: «خدا وسایل زندگانی را آفریده تا همه بتساوی از آن بهره‌ور بشوند؛ و اختلاف در نتیجه زور و بیداد پیدا شده است. هیچ کس را بر زن و خواسته بیشتر از دیگری حقی نیست». مردمان پست با پیروی از این آیین زیاده‌روپها کردند؛ خواسته سابرین را متصرف شدند، زنان را ربودند و بسا سیاهکاریها که روا داشتند. قباد از این تجاوزات چشم می‌پوشید چه هم مزدک را گرامی می‌داشت و هم وی را آن توانایی نبود که از بد کاران جلوگیری کند. دیری نکشید که دیگر کسی مالک زن و خواسته خود نبود و فرزندان خود را نمی‌شناخت. بفرجام مزدکیان قباد را تهدید کردند که اگر پیرو عقاید ایشان نشود وی را چون گوسفند سرخواهند برید؛ و او را از ارتباط با اطرافیانش بازداشتند؛ حتی مزدک به او امر کرد که مادر خود را هم به وی تسلیم کند تا «از حس حسادت که موجب فساد است رهایی یابد». لکن مادر قباد از مزدک التماس کرد که از این اندیشه چشم بپوشد. قباد را به سبب سست عنصری و بی‌فکریش «بربراذریش» یعنی ریشش بریزد نامیدند در این هنگام خسرو از پدر اجازه گرفت که مؤبدان را با مزدک برای یک مذاکره مذهبی مجتمع سازد. در این مجلس مؤبدان از مزدک پرسیدند که با طریقت و آیین او چگونه مردمان فرزندان خود را خواهند شناخت و پدری خود را ثابت خواهند کرد؟ اگر همه با یکدیگر برابر شوند چگونه برخی برای بعضی دیگر کار خواهند کرد و چگونه نظام کارهای جهان گسیخته نخواهد شد؟ مزدک خشمگین برخاست و پیروانش بروی گرد آمدند و قصد جان قباد و خسرو کردند. قباد بیهوده از کارهای خود پشیمان شده بود و از شدت رنج و اندوه بیمار گشت، و خسرو را جانشین خود ساخت و وی را سوگند داد که کارهای زشت او را جبران نماید. پس از مرگ او خسرو تصمیم گرفت مزدک و پیروانش را نابود سازد. ثعالبی مدرک این مطالب

را کتاب ابن خردادبه معرفی می کند، که اکنون دردست نیست. خسرو به اطرافیان خود، که مزدک و منذر پادشاه عرب حیره نیز جزو آنان هستند، می گوید که از خدا سه چیز طلب نموده است: اولی و دومی رسیدن به پادشاهی و رسانیدن منذر به تخت سلطنت اعراب بوده؛ ولی مقصود سوم هنوز تحقق نیافته است و آن قلع و قمع بیدینان است. مزدک سؤال می کند: آیا تو می توانی همه مردمان را به کشتن دهی؟ «خسرو می گوید: «این تو هستی، ای روسپی زاده!» و فرمان می دهد تا او را سر بریده به دار آویزند. مزدکیان سر به شورش بر می دارند، ولی سربازان آنها را از دم تیغ می گذرانند و کسانی را که بازمانده اند بدست می آورند و یک روز هشتاد هزار تن از ایشان را هلاک می کنند. پس از این کار خسرو انوشیروان نامیده می شود.

فردوسی گوید: قباد در جنگ، با هپتالیان همراه سپاه فیروز بود و پس از شکست وی به دست پادشاه آن قوم افتاد. سوخرا<sup>۱</sup> او را نجات داد و بلاش پادشاه ایران او را به مهربانی پذیرفت. چندی بعد سوخرا بلاش را عزل کرد و قباد را بر سریر شاهی نشاند. چون قباد به سن ۲۱ سالگی رسید سوخرا اجازه خواست که به فارس رود، و آن جا را به فرمان او سپردند. سخن چینان از او در نزد شاه بدگویی کردند تا حدی که شاه شاپور، رقیب او، را از ری طلبید و مأمور کرد که سوخرا را از شیراز به زنجیر کشیده به پای تخت بیاورد. و در آنجا سوخرا را کشت. ایرانیان به خشم آمده، سخن چینان را کشتند، قباد را از تخت بزرگ آوردند و جاماسب را به شاهی برگزیدند. قباد را به زرمهر<sup>۲</sup> پسر سوخرا سپردند ولی او وی را برهانید و با هم به خاک هپتالیان فرار کردند. در راه، در یکی از دهات اهواز قباد دختر دهقانی را به زنی گرفت. یک هفته نزد او ماند، انگشتی به وی داد که تا بازگشت او نگاهدارد. سپس عزیمت کرد. پادشاه هپتالیان سپاهی مرکب از سی هزار مرد به

۱- فردوسی سوخرای را «سوفرای» ذکر کرده است.

۲- فردوسی زرمهر را زرمهر نوشته.